

پی آواز حقیقت

نشستی با «مقصود فراستخواه» جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی



مقصود فراستخواه: امروز وقتی وارد این مجتمع آموزشی شدم، احساس کردم از زمان‌های کوچک اقتصادی و سیاسی که به واسطه اطلاعات، مشاهدات و زندگی روزمره با انبوهی از نگرانی‌ها و تنش‌ها دچار خفقان شده بودم، بیرون آمدم و وارد زمان بزرگ ایران شده‌ام. این‌جا نگاه‌ها بسیار بلندمدت، لطیف، عمیق، ژرف، بنیادی و سرمایه‌گذاری‌ها نیز اساسی است. این مکان بهترین میدانی است که انسان‌های صادق و نیک‌خواه با معنویت سرشار می‌توانند فریادهای خودشان را با امید و ایمان سر بدهند و از آینده ایران محافظت کنند و به‌طور حتم این فعالیت‌ها نتیجه خواهد داشت.

گنج درون:

با این سوال آغاز می‌کنم اگر فردی از شما بپرسد سرمایه اصلی کشورتان چیست، چه پاسخی می‌دهید؟ بعضی‌ها می‌گویند نفت، زغال‌سنگ، ادبیات ایرانی، فرهنگ و از این قبیل. اما من معتقدم در جامعه ما شوق آموختن و تب‌وتاب یادگیری وجود دارد به‌عبارتی از جهت دموکراتیک، جمعیتی داریم که به لحاظ جمعیت‌شناختی، مستعد یادگیری و آموزش‌پذیر است و خانواده‌هایی که فرش زیر پای‌شان را می‌فروشند تا فرزندان‌شان یاد بگیرند. مهم عنوانی است که برای این جمعیت می‌گذاریم، این جمعیت را «نیروی انسانی» می‌نامیم اما نوع نیروی مورد نظر معلوم نیست، نیروی فرسوده یا نیروی سرشار؟ آیا نیرویی که روزانه سی و هفت دقیقه کار مفید می‌کند طبق شاخص‌هایی که داده شده، نیروی انسانی است؟ خیر. آیا می‌توان

دکتر «مقصود فراستخواه» سال ۱۳۳۵ش در تبریز متولد شد. وی در رشته‌های فلسفه و الهیات تحصیل کرده و دکترای تخصصی خود را در حوزه «برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی» از دانشگاه شهید بهشتی گرفته است و به‌عنوان جامعه‌شناس و استاد موسسه «پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی» طی دو سه دهه گذشته ضمن تحقیقات آینده‌اندیشی و مطالعات علمی و دانشگاه‌پژوهی در آن موسسه؛ در دانشگاه‌های بهشتی و تهران و علامه طباطبایی، سال‌ها درس‌هایی را مانند روش تحقیق، جامعه‌شناسی فرهنگی، جامعه‌شناسی علم و فناوری، سیاست‌گذاری علمی، شناخت تطبیقی آموزش عالی و دانشگاه و اعتبارسنجی تدریس می‌کند. از تالیفات ایشان می‌توان به کتاب‌های «ما ایرانیان» (چاپ بیست و دوم)، «ذهن و همه چیز؛ طرح‌واره‌هایی برای زیستن» (چاپ سوم)، «روش تحقیق کیفی در علوم اجتماعی» (چاپ هشتم)، «سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران»، «دین، خرد، دانش»، «تدبری در آیات قرآن»، «گاه‌وبی‌گاهی دانشگاه در ایران» و بسیاری دیگر متجاوز از بیست کتاب اشاره کرد.

در ۱۴ بهمن ۱۳۹۸ش دکتر فراستخواه در حضور جمعی از مدیران و همکاران مجتمع آموزشی جوادالائمه، سخنانی از جنس حقیقت گفت. وی خود را یک معلم معرفی کرد و به سوالات حاضران پاسخ داد. سخنان فراستخواه از جنس تعریف و تمجید نبود اما حقیقتی بود که نه با کتمان‌ش، بلکه با نگرش انتقادی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، بی‌شک نگاه دوراندیشانه به آموزش‌وپرورش و رسیدن به دستاوردهای علمی و قابل قبول از تحقیق در روند عملکردهای هر مجموعه‌ای برمی‌خیزد.

عنوان «منابع انسانی^۱» را به کار برد؟ در این صورت فقط نگاه اقتصادی داریم که خواهان تولید ثروت و مادی‌گرایی است. از نظر من این‌ها گنجینه‌های انسانی هستند، یعنی چیزی بیشتر از منابع انسانی و «سرمایه‌های انسانی^۲». اولین بار این واژه را در سند یونسکو با عنوان «Learning the treasure reading»، یعنی یادگیری گنج درون که برای آموزش همگانی طراحی شده و بیان‌کننده چگونگی شاخص‌بندی کشورها است، دیدم. با خواندن داستان «مرد و گنج» از مثنوی، مولانا درویشی را که برای یافتن گنج، بیرون را جست‌وجو می‌کند این‌گونه وصف می‌کند: «از فضولی تو کمان افراستی/ صنعت قواسی برداشتی/ ... ای کمان و تیرها بر ساخته/ صید نزدیک و تو دور انداخته/ هر که دوراندازتر او دورتر/ وز چنین گنجست او مهجورتر^۳». ما دریافتیم که همه آن درویشی هستیم که بر گنج نشسته‌ایم و برای یافتن آن به دوردست‌ها چشم دوخته‌ایم. گنج را زیر پای خودت، ملت و جمعیت آموزش‌پذیر خود بکش و آن را در احساسات، هیجانات و اوصاف درونی انسان‌ها جست‌وجو کن.

نقطه عطف تمام راه‌حل‌ها «یادگیری» است.

خشکیدن تالاب‌ها، بحران آب، فرسایش خاک، مهاجرت‌ها، عدم سازگاری اجتماعی و افزایش نرخ طلاق نتیجه عقاید و باورهای نآزموده ما است که امروز بر ما مسلط شده است. در این حالت باید به گذشته برگردیم و بر خودمان تامل کنیم و به فرزندانمان کمک کنیم تا دچار این گرفتاری نشوند و یاد بگیرند که ملت‌ها چطور پیشرفت کردند. مشکلات امروز ما از ایدئولوژی‌ها و عقاید نآزموده و نابالغ ما برخاسته، که ما را احاطه کرده است و در این میان همه راه‌حل‌ها به یک راه‌حل یعنی یادگیری منتهی می‌شود. اگر می‌خواهیم دموکراسی، توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی و فرهنگی، کارآفرینی، ریسک‌پذیری جامعه، بالا رفتن خلاقیت اجتماعی و رفع و رجوع آسیب‌های اجتماعی در جامعه محقق شود باید «یاد بگیریم»، یادگیری نقطه اصلی همه راه‌حل‌ها است و برای حل مشکلات باید به یادگیری رجوع کرد. ملت باید یاد بگیرد تا بتواند جور دیگر زندگی کند. به قول سهراب «چشم‌ها را باید شست/ جور دیگر باید دید/ مردمان سر رود آب را می‌فهمند». این شعر بیان‌کننده مفهوم یادگیری است.

به‌طور مستقیم و غیرمستقیم راه‌حل همه مسائل ایران و جهان، آموزش و پرورش است. مسائلی از قبیل محیط‌زیست، فرهنگ عمومی، فرهنگ کار، مدیریت پروژه‌های ملی که متوسط آن در ایران دو برابر زمان تعیین شده طول می‌کشد و حکمروایی در دنیای رقابتی که اگر ملت‌ها دقیقه‌ای غفلت کنند، از پیشرفت باز می‌مانند. آموزش و پرورش راه‌حل اساسی در ذهن افراد است که در کتاب «ذهن و همه‌چیز» به آن پرداختیم. در نتیجه باید دردها، نگاه‌ها و الگوهای ذهنی عوض شود. اگر ناسازگاری بین همسران، والدین و بچه‌ها، شهروندان و ... وجود دارد دلیلش الگوی ذهنی‌شان است. علوم شناختی توضیح می‌دهد که ذهن تعیین‌کننده

است و بیشترین رشد مغز و سیناپس‌های عصبی در دوره کودکی شکل می‌گیرد که بچه‌ها در اختیار مدرسه هستند. اما مدرسه‌ای که دست معلم‌ها و جامعه حرفه‌ای تعلیم و تربیت نباشد باعث تخریب مغز و خلاقیت بچه‌ها می‌شود. شما در اسکاندیناوی، سوئد و نروژ می‌بینید که این مدارس در آغوش اجتماع و محله هستند؛ یعنی هر محله یک مدرسه دارد که خودش آن را اداره می‌کند؛ در حصار و چنبره بروکراسی نیست، ولی دارای موفقیت‌های جهانی است.

نابرابری آموزشی:

از سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۹۵ جمعیت دانش‌آموزی به بیشترین میزان خود رسیده است. امروزه ۱۶/۵ درصد کل جمعیت ایران در آموزش و پرورش و ۵/۵ درصد آن نیز در دانشگاه‌ها درس می‌خوانند. یعنی ۲۲ درصد جمعیت ایران درگیر آموزش است که اگر سرانه جمعیت خانواده‌ها را ۳/۵ در نظر بگیریم عدد حاصل شده بیان می‌کند که آموزش و پرورش مسئله اصلی جمعیت ایران است. یعنی جمعیت ایران ذی‌نفع یا به تعبیر من ذی‌ضرر آموزش و پرورش است در نتیجه آموختن حق همه است. امنیت، تعلیم و تربیت و سبب تحصیلات، کالای عمومی هستند. همه باید از تعلیم و تربیت برخوردار باشند تا بتوانند خود را شکوفا کنند و با همین تعلیم و تربیت، اجتماعی می‌شوند که اولین نهاد اجتماعی شدن خانواده و دومین آن مدرسه است.

گنج را زیر پای خودت، ملت و جمعیت آموزش‌پذیر خود بکش و آن را در احساسات، هیجانات و اوصاف درونی انسان‌ها جست‌وجو کن.

حال اگر نابرابری آموزشی ایجاد شود به دنبال آن نابرابری‌های دیگری نیز به‌وجود می‌آید. طبق آمار موجود در سال ۱۳۵۸ش، میانگین سواد حدود دو کلاس بوده و امروز این آمار از شمال تا جنوب به‌طور متوسط ده کلاس است. مجموعاً تعداد کلاس‌هایی که یک ملت درس می‌خواند، شاخص مهمی در توسعه است و البته خیلی دقیق نیست. ایران با توجه به سیزده میلیون دانش‌آموز در میان بیست میلیون جمعیت، با نرخ هشتاد درصد سواد قرار دارد که رقم بالایی است. این نتیجه پویش جامعه است، پویشی که شوق آموختن را در جامعه ایجاد کرده است. اما این کافی نیست چون نابرابری آموزشی در ایران ۳۷/۳ و این رقم در کشورهایی با توسعه انسانی بالا ۷/۲ درصد است. به این معنا که فرصت‌های آموختن در کشور برای مردم، شهروندان و بچه‌ها در دهات، روستاها و شهرها با گروه‌های درآمدی مختلف به‌طور یکنواخت وجود ندارد. مشکل جامعه ایران این است که مردم ایران در طول چهار دهه دچار تحول شده‌اند، اما سیستم‌ها متحول نشده و از جامعه عقب افتاده‌اند. این جامعه تب‌وتاب دارد و بی‌قرار است برای این که سیستم‌ها آگاهی لازم را ندارند ...

ساختارها یا عاملیت انسانی:

بعد از صحبت‌های دکتر فراستخواه در بخش اول، حاضران از دغدغه‌های‌شان گفتند و ایشان مطالب خود را چنین ادامه داد: باتوجه به صحبت‌های ارائه شده توسط همکاران باید بگویم که هم سوال از علم خیزد، هم جواب. واقعیت هم‌چنان دورتر از ما است و ما باید پی‌آواز حقیقت برویم. اگر ما خودمان را مالک حقیقت بدانیم به خود حق می‌دهیم در آن تملک کنیم. از حس مالکیت بر حقیقت، جزمیت ایجاد می‌شود؛ این نگرش اگر در معلم باشد اجازه فکر کردن به دانش‌آموز را نمی‌دهد. در نتیجه همیشه باید از پرسش‌ها و نقدها استقبال و محدودیت‌های فکرمندان را در حضور دیگران برملا کنیم تا احتمال خطا کم شود.

1. Human resources
2. Human capital

۳. مثنوی معنوی مولوی، دفتر ششم، بخش هفتاد و نه

نقطه مشترک همه سوال‌های شما این بود که با توجه به محدودیت‌های بوروکراتیک ایجاد شده توسط سیستم‌ها چه باید کرد. مثلاً گفتند من می‌خواهم روش خود را در آموزش تغییر بدهم ولی با ساختارهای اداری، مقرراتی و بخشنامه‌ای چکار کنم؟ در پاسخ توجه شما را به یک رهیافت جهانی در علوم اجتماعی که مطالعات و تحقیقات اینجانب هم در این راستا بوده است، جلب می‌کنم. آیا در یک جامعه ساختار تعیین کننده است، یا عاملیت انسانی^۴؟ محققان علوم اجتماعی در تحقیقات خود به یک افق مشترک رسیده‌اند و آن این‌که هر دو، یعنی هم عاملیت قادر به تاثیرگذاری بر ساختار است و هم برعکس. به عبارتی این روند یک چرخه است که اگر فعال شود ساختارها دچار تغییر شده در نتیجه برای عاملان فرصت و فضای بیشتری ایجاد می‌شود و اگر عاملان فرصت پیدا کنند سیستم‌ها را تغییر داده و بر آن‌ها تاثیر می‌گذارند. چگونگی عملکرد ساختار و عاملیت، بیان‌کننده میزان توسعه، سیاست جغرافیایی، تغییرات تاریخی و فرهنگی یک کشور است.

بنده در مقالاتم به این نتیجه رسیدم که در جوامع با ساختار توسعه‌یافته و تثبیت‌شده، ساختار حرف اول را می‌زند چون ساختار هوشمندانه عمل می‌کند و مردم چندان تعیین‌کننده نیستند. مثلاً در جامعه اسکاندیناوی ساختارها هوشمندانه عمل کرده‌اند و با ایجاد مشکل در اندام حسی، سنسورها، نهادها، رویه‌ها و فرآیندها فوراً متوجه شده و واکنش خلاق نشان می‌دهند. این ساختار، سازوکارها و مکانیزم‌های قانونی دارد که آن‌را کنترل می‌کند. اما در جوامعی که ساختارها به علل مختلف هوشمند نباشند، یعنی ساختارها کودن و نادان هستند و حس‌نهادینه‌ای در آن‌ها نیست تا جامعه و اتفاقات را بفهمد، تغییرات را تحلیل کند و در مقابل آن راهبردهای عقلانی داشته باشد.

در چنین جوامعی حرکت ساختارها هنوز توسعه‌نیافته، تثبیت‌نشده و یا توسعه آن ناپایدار بوده، به‌عبارتی الکلنگی و زیگزاگی است. تحقیقات نشان می‌دهد در این جوامع عاملیت حرف اول را می‌زند و این جامعه را نمی‌توان به دست ساختارها سپرد. در این جامعه، عامل انسانی و کنش‌گر اهمیت دارد. اگر بخواهیم جامعه ایران در این دوره تاریخی با عزت و آبرو بماند و سرافراز شود نباید مردم مخصوصاً معلمان به ساختارها ارجاع کنند.

جامعه معلمان باید امیدوار باشد. ما در منطق ادبیات و عرفان ایرانی جایگاه والایی داریم و همانند سیمرغ هستیم. شما باید سیمرغی شوید و همه درس‌ها را بررسی و به‌عبارتی درس‌پژوهی کنید. وقتی باهم گفت‌وگو می‌کنید عاملیت‌ها تقویت می‌شود یعنی دو به اضافه دو بزرگتر از چهار می‌شود و این بیان‌کننده نظریه سیستم‌ها و هم‌افزایی است. هم‌افزایی همان سیمرغ است که تغییر ساختارها را در پی خواهد داشت. ساختارها عبارت است از توان بی‌نهایت عملکردهای تکرار شونده و با دوام که خود به نهاد تبدیل می‌شوند. در نتیجه ساختارها باید تغییر پیدا کند که از طریق عاملیت‌ها و عملکردهای ما این اتفاق

4. Structure & Agency

می‌افتد. برای مثال من قبل از ورود به کلاس با خود می‌گویم که با وجود ساختارهای موجود من عامل انسانی هستم و می‌توانم ذهن بچه‌ها را روشن کنم. وقتی در کلاس با دانشجویان افسرده و بی‌انگیزه روبه‌رو می‌شوم تلاش می‌کنم با آن‌ها ارتباط برقرار کنم تا به تدریج آن‌ها را به حرکت، انگیزه و امیدواری وا دارم. یا در کلاس وقتی دانشجویانی بعد از من وارد کلاس می‌شوند با بچه‌ها ترنم می‌کنم که «اندک اندک جمع مستان می‌رسند»...

بنابراین عملکردها وقتی موثر می‌شود که دغدغه داشته باشید. این‌که شما دغدغه دارید نتیجه درد، سوز و نگرانی شما است. اگر این نگرانی وجود نداشته باشد شما آدم وظیفه‌گرا و کارمند آموزش و پرورش نیستید. معلمی علاوه بر شغل یک زندگی، شرافت، فضیلت، عزت نفس، خودباوری و هویت است. در نتیجه شما برای حقوق کار نمی‌کنید. مثلاً اسکاندیناوی که یکی از روستاهای اروپا بود و لهجه آن‌ها توسط دیگران مورد تمسخر قرار می‌گرفت امروزه در زمینه تربیتی و آموزش و پرورش به مراتب بالایی دست پیدا کرده که به مراتب رفاه و شاخص زندگی آن منطقه بهبود یافته است و یا آمریکا در دهه سی سده بیستم، به‌خاطر مشکلات اقتصادی بحران‌های بزرگی را سپری می‌کرد ولی توانستند با کمک آموزش و پرورش پیشرفت‌گرا و افرادی چون «جان دیویی^۵» و «ویلیام جیمز^۶»، تمدن جدیدی بسازند. آموزش و پرورش پیشرفت‌گرا با روش حل مسئله بیان می‌کند باید بچه‌ها را طوری تربیت کنیم که سازگاری خلاق با تغییرات و دنیای همواره در حال تغییر را داشته باشند و بتوانند حل مسئله کنند.

«جان کانس^۷» در کتابش با عنوان «آیا مدرسه قادر به ساختن نظم اجتماعی تازه است» آیا مدرسه می‌تواند با بخشنامه‌ها، مقررات، مدیریت‌هایی که با ضوابط رسمی و یا با آموزش و پرورش به‌خاطر گرفتارشدن در ایدئولوژی‌ها شایسته نمی‌شود، کار کند؟ ما جامعه‌ای هستیم که از هرج و مرج رنج می‌بریم ولی هزینه تمرکز را هم می‌پردازیم. آموزش و پرورش ما مناسک‌گرا، حافظه‌گرا و محصول‌گرا شده است. می‌شود با ظواهر یک ساختمانی را هم بگیرد و مدرسه زد. حال «آیا این مدرسه قدرت تغییر نظم اجتماعی را دارد؟» با این شرایط؛ نویسنده می‌گوید در این شرایط فعلی معلم‌های محلی می‌توانند کارساز باشند، معلمی که با خانواده، شهر، محله، زندگی و عواطف بچه‌ها در ارتباط است. در این کتاب به نظریه «داماسیو^۸» نیز اشاره می‌شود که بچه‌ها با تمام شناخت، عواطف و هیجانات‌شان در کلاس ما هستند و به این ترتیب دانش‌آموزان با توسعه شناخت، عواطف، احساسات و هیجانات‌شان می‌توانند رشد، تربیت و آموزش پیدا کنند. اتفاقی که در کلاس می‌افتد باید انسجام قوی بین شناخت و عاطفه باشد و

5. John Dewey

6. William James

7. John Conness, Dare the school build a new social order

8. Antonio Damasio، شناس عصب‌شناس شناختی و نوروسایکولوژیستی که بزرگترین پرونده عصبی دنیا در دست او است.

بچه‌ها در کلاس باید احساسات، فعالیت‌های عالی مغز، استدلال و استنتاج‌های عقلانی، پردازش‌های ذهنی و خلاقیت‌های‌شان به‌صورت منسجم پرورش پیدا کند. به این منظور معلم باید ارگانیک و دوست‌دار جامعه و خانواده باشد و در نهایت بچه‌ها را زیر نظر بگیرد زیرا معلم باید طور دیگری نگاه کند و تفاوت‌ها و خلاقیت‌های پنهان بچه‌ها، درون‌گرایی‌ها و برون‌گرایی‌های‌شان، گرسنگی، مشکلات ظاهری، ناتوانی مالی و مشکلات خانوادگی‌شان را با دقت ببیند. این معلم که بچه‌ها را احساس می‌کند، می‌تواند بر طلسم این ساختارها فائق آید و ساختارهای نو ایجاد کند.

چند راه‌حل برای آموزش و پرورش بهتر:

دوستان تاکید کرده بودند که راه‌حل چیست. بعضی از این راه‌حل‌ها را به‌صورت موردی می‌گویم تا شما خطاهای بنده را گوشزد کنید:

۱- **حمایت و تقویت نظام صنفی مستقل معلمان؛** ما باید تلاش کنیم و نظام صنفی مستقل معلمان را حمایت کنیم تا تقویت شود. معلم استقلال داشته باشد و معلمان با هم دارای یک نظام صنفی مستقل باشند که این نظام از درون خود معلمان بچوشت تا درگیر سیاست و مسائل بروکراسی و حکومت نشود.

۲- **به رسمیت شناختن و توان‌مندسازی اجتماع حرفه‌ای خودگردان تعلیم و تربیت و انجمن‌های مستقل علمی؛** انجمن‌های مستقل علمی در آموزش و پرورش در برنامه درسی توسعه پیدا کند و کارگاه‌ها و همایش‌های مستمر افزایش یابد.

۳- **ظرفیت‌سازی توسعه شبکه اجتماعی مدارس محلی در پیوند نزدیک با خانواده‌ها، جامعه‌های محلی، نهادهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی شهر و انجمن‌های خلاق و پرشور دانش‌آموزی؛** مدارس محلی در پیوند با خانواده‌ها شکل بگیرد. برای مثال بعد از تخریب‌های جنگ جهانی دوم در دهه ۵۰ و ۶۰ م، ایتالیا بازگشت به آموزش و پرورش را تنها راه عبور از ویرانه‌های جنگ دید آن‌جا که مدرسه با جامعه، شهر، محله و خانواده همکاری خلاق ایجاد می‌کند. در نتیجه به والدین گفته شد در تعلیم و تربیت دانش‌آموزان با مدرسه همراه شوند. به این ترتیب حضور والدین بیشتر و انجام پروژه‌های علمی و عملی جایگزین دروس حفظی شد. در این میان کارگاه‌های مختلف برگزار شد، حیوانات را به مدرسه آوردند، بچه‌ها را به شهر بردند، درس‌ها به‌صورت پروژه‌ای با روش حل مسئله و موردکاوی تدریس شد. در نتیجه دانش‌آموزانی که حافظه قوی نداشتند این‌بار با خلاقیت و حل مسئله خودشان را نشان می‌دادند. متأسفانه یکی از مشکلاتی که در آموزش و پرورش ما اتفاق می‌افتد این است که رقابت‌های فردی را تقویت می‌کنیم و تاکید بر کسب نمره و امتیاز بالا داریم.

۴- **پیوستن به لینک اعتبارسنجی جهانی؛** در دنیا برای ایجاد مکان‌های آموزشی، استانداردهایی مبتنی بر

واقعیت‌های آموختن دانش‌آموزان وجود دارد که ما می‌بایست در ابتدا آن‌ها را ایجاد کنیم و زندگی فرزندان‌مان را ارتقا دهیم و در نهایت به لینک‌های جهانی پیوسته و اعتبارسنجی شویم ولی متأسفانه در جامعه ما مدرسه اعتبارسنجی نمی‌شود. تمام ارزیابی مدرسه بسته به سیستم بروکراسی است که نمی‌تواند کارهای کیفی انجام دهد.

من تصور می‌کنم باید به خودمان برگردیم و کارگاه‌ها، درس‌پژوهی‌ها، ارتباط با انجمن‌ها و ابتکارها را جدی بگیریم. بدانیم که نمره وضعیت مطلوب، تعلیم و تربیت را مشخص نمی‌کند. ارزیابی توصیفی و ارتباط دائمی بین مدرسه و خانه وجود دارد، مدرسه می‌بایست خانواده‌ها را دعوت کند، با آن‌ها جلسه و کارگاه بگذارد و با آن‌ها گفت‌وگو کند.

این‌جا نگاه‌ها بسیار بلندمدت، لطیف، عمیق، ژرف، بنیادی و سرمایه‌گذاری‌ها نیز اساسی است. این مکان بهترین میدانی است که انسان‌های صادق و نیک‌خواه با معنویت سرشار می‌توانند فریادهای خودشان را با امید و ایمان سر بدهند و از آینده ایران محافظت کنند.

چون متأسفانه بسیاری از خانواده‌ها اسباب کمی‌گرایی شدند و خودشان را گرفتار کنکور، رتبه‌ها و درآمد شغلی آینده فرزندان‌شان کرده‌اند.

القای حس خوداثربخشی: از طرفی حس خوداثربخشی ما از بین رفته و تقریباً در پس ذهن ما موزیک، متافیزیک یا ویروسی به‌وجود آمده است که ما نمی‌توانیم، تجربه شکست ذهن ما را فلج کرده و ما دارای حس قربانی شدن هستیم. ما آموخته‌ایم که نمی‌توانیم و در تاکسی، مهمانی، مکان‌های عمومی و حتی به نحوی که خودمان هم نمی‌فهمیم با عملکردمان به همه مخصوصاً فرزندان‌مان هم می‌گوییم، نمی‌توانیم که به آن «درماندگی آموخته» می‌گویند.

در همین راستا ما هنوز بچه‌های‌مان را طفل به معنای ناتوان آن تلقی می‌کنیم و نه کودک به مفهوم مدرن^۹. ما گاه ناخواسته به بچه‌های توانا واژه ناتوان را نسبت می‌دهیم زیرا خودمان هم آن توانایی را نداریم. اگر این تغییرات در ذهن ما و در برداشت‌های

در نتیجه به والدین گفته شد در تعلیم و تربیت دانش‌آموزان با مدرسه همراه شوند. به این ترتیب حضور والدین بیشتر و انجام پروژه‌های علمی و عملی جایگزین دروس حفظی شد. در این میان کارگاه‌های مختلف برگزار شد، حیوانات را به مدرسه آوردند، بچه‌ها را به شهر بردند، درس‌ها به‌صورت پروژه‌ای با روش حل مسئله و موردکاوی تدریس شد. در نتیجه دانش‌آموزانی که حافظه قوی نداشتند این‌بار با خلاقیت و حل مسئله خودشان را نشان می‌دادند.

ما ایجاد نشود، معلمین اثربخشی نخواهیم شد. معلمی که خود اثربخش نیست، خود را کارمند تلقی می‌کند، منتظر حقوق ماهیانه است و به‌عبارتی خودش را سر پا نگه می‌دارد. در نتیجه با این شیوه خود شکوفایی، خلاقیت، ابراز وجود، اثربخشی، تغییر ایران و محافظت از آینده ایران حفظ نمی‌شود.

ذات نیافته از هستی بخش / کی تواند که شود هستی بخش.

۹. طبق نظریه‌ی George Kelly، powerful child یعنی کودک توانا.